

می‌باری عطر روشنای صبح دم

یوسف رحیمی

دل‌های ما لب تشنه باران نورت
چشم انتظار صبح زیبای ظهورت
می‌باری عطر روشنای صبح دم را
بر جاده‌های شب زده وقت عبورت
ما را ببر با خود به دیدار خداوند
از سمت سهله، چمکران، از کوه طورت
آقا اگر هم قلب ما از جنس سنگ است
شاید شود نیمه شبی سنگ صبورت
هر روز بین کوچه‌های فاطمیه
لبریز ماتم می‌شود چشم غیورت
صاحب عزا با واهمه می‌خوانم امشب
مرثیه‌های مادرت را در حضورت
حس می‌کنی آن التهاب شعله‌ها را
لحظه به لحظه، مو به مو، صورت به صورت
هر روز قبر بی‌نشانی ندبه دارد
چشم انتظار صبح زیبای ظهورت

نیامد، رفتم

علی اکبر لطیفیان

پائیز شد فصل بهاری که به من دادند
طی شد تمام روزگاری که به من دادند
خورشید پیشم هست اما من نمی‌بینم
نفرین به این چشمان تاری که به من دادند
بعقوب نابینای راه یوسفم کرده
این گریه‌ی بی‌اختیاری که به من دادند
از بس نیامد که زمان رفتم آمد
این‌گونه سر شد انتظاری که به من دادند
پایان کار «من» به وصل «او» نینجامید
آخر چه شد قول و قرار که به من دادند
ای جاده‌ها! ای جمعه‌ها! ای مردم دنیا
کو وعده آن تک‌سواری که به من دادند
من آرزوی دیدنش را می‌برم، شاید...
گاهی بیاید تا مزاری که به من دادند...
حالا زمستان است و من درگور خوابیدم
خورشید من! این خانه تاریک به من دادند

تا کی بغض، انتظار؟

مهدی زارعی

... ای اف بر این زمانه و ای اف به روزگار!
تا کی شکست، خرد شدن، بغض، انتظار؟
تقویم‌ها نبود تو را ناله می‌کنند
در سال‌های ساکت و بی‌روح و مرگبار
تقویم، بی تو، هر چه که باشد قشنگ نیست
فرقی نمی‌کند (چه زمستان و چه بهار)
حتی تمام فلسفه‌ها بی تو مبهم‌اند
مرزی نمانده بین جهان، جبر، اختیار
دنیا پر است از همه چیزهای شوم
از هر چه اتفاق عبت، تلخ، ناگوار
از زندگی به شیوه‌ی حیوان، ولی «modern»
یعنی که: کار، پول، هوس، کار، کار...
از «ism»‌های پر شده از پوچ، پوچ، پوچ
از طرز فکرهای طرفدار انتحار
از هر چه ریشه‌اش به حقیقت نمی‌رسد
از ماسک‌های چهره‌نما، اسم مستعار
از جنگ‌های خانه برانداز و بی‌دلیل
از قتل عام، بمب، ترور، چوبه‌های دار
دنیا شبیه بشکه باروت، شب به شب
نزدیک می‌شود به عدم، مرگ، انفجار
من شرط بسته‌ام که می‌آیی و مطمئن
هستم برنده می‌شوم آخر در این قرار
یعنی که می‌رسی و جهان پاک می‌شود
از هر چه جسم فاسد و اشباح نابکار
آن وقت با دو دست خودت پخش می‌کنی
در بین تشنگان جهان، سیب آبدار
حرف دلم عصاره‌ی این چند واژه است
تاکی شکست، خرد شدن، بغض، انتظار؟
این شعر اگر چه قابل تان را نداشته
آقا! فقط قبول کنی‌دش به یادگار
اصلاً برای این که بفهمم چه گفته‌ام
انگشت روی مصرع دلخواه خود گذار
- یک شعر عاشقانه که می‌خوانی‌اش
و یا
- یک مشت درد دل که نمی‌آیدت به کار

اسلام شما بازی حجاج و حُجج بود

دکتر علیرضا قزوه

دنیا چو زن ناشزه با ما سر لج بود
هر چوب حراجی که به ما خورد حرج بود
جایی که دودیدیم پی سعی، صفاشهر
آن کعبه که ما تلبیه گفتیم کرج بود
چشمم به غزالان حریم حرم افتاد
رفتم که کمانی بکشم موسم حج بود
اسلام نه این است و نه آن، حج حسینی‌ست
اسلام شما بازی حجاج و حُجج بود
بیدارم و خوابیده دو پای دلم امروز
دست دلم افسوس همین دست فلج بود
تکبیرة الاحرام که گفتم نظرم سوخت
هر گوشه محراب پر از قبله کج بود
«عجل لولیک فرجا» لقلقه‌ای بود
یک عمر دعایی که نخواندیم فرج بود

روزمبادا

زنده یاد قیصر امین پور

وقتی تو نیستی
نه هست های ما
چونانکه بایدند
نه بایدها...
مثل همیشه آخر حرفم
و حرف آخرم را
با بغض می خورم
عمری است
لبخندهای لاغر خود را
دردل ذخیره می کنم؛
باشد برای روز مبادا!
اما
در صفحه های تقویم
روزی به نام روز مبادا نیست
آن روز هرچه باشد
روزی شبیه دیروز
روزی شبیه فردا
روزی درست مثل همین روزهای ماست
اما کسی چه می داند؟
شاید
امروز نیز روزمبادا
باشد!
وقتی تو نیستی
نه هست های ما
چونانکه بایدند
نه بایدها...
هرروز بی تو
روز مباداست!

تکیه بر کعبه بزن

سید حمیدرضا برقعی

جمعه ها طبع من احساس تغزل دارد
ناخودآگاه به سمت تو تمایل دارد
بی تو چندیست که در کار زمین حیرانم
مانده ام بی تو چرا باغچه ام گل دارد
شاید این باغچه ده قرن به استقبال
فرش گسترده و در دست گلایل دارد
کودکی فال فروش است و به عشقت هر روز
می خرم از پسرک هر چه تفأل دارد
یازده پله زمین رفت به سمت ملکوت
یک قدم مانده زمین شوق تکامل دارد
هیچ سنگی نشود سنگ صبور، تنها
...تکیه بر کعبه بزن، کعبه تحمل دارد

الحمد لله رب العالمین

گل نرگس

عبدالرحیم سعیدی راد

برای ماهی ها «کامنت» می گذارم
برای پرنده ها «آف لاین»
می خواهم عطر نامت را
برای همه «چت روم» ها بفرستم
می خواهم
«یک گراند» همه دل ها تو باشی
گل نرگس من